

جامعه‌شناسی تاریخی

منوچهر آشتیانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه: آشتیانی، منوچهر، ۱۳۹۱ -

عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی تاریخی / منوچهر آشتیانی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۹۷۱ص.

شابک: 978-964-426-629-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: جامعه‌شناسی تاریخی

شناسه انتروده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ج۲/۵/۸۷/۳۸۷ HM

رده بندی دیویی: ۳۰۱/۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۴۶۱۰۹



جامعه‌شناسی تاریخی

مؤلف: منوچهر آشتیانی

ویراستار: میثم سفیدخوش

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانی

ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زار

نسخه‌پرداز: فرزانه صادقیان

آماده سازی: عرفان بهار دوست

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: محبوبة حقیقی

طراح روی جلد: اعظم صادقیان

اجرای جلد: عطلا... کاویانی

چاپ اول: ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: القدير

ردیف انتشار: ۹۱-۶۱

بها: ۳۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-629-4

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۶۲۹-۴

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۸۸۰۴۶۸۹۱۰۳، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۱
کلیت تاریخ	
پرسش‌هایی در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی	۲۱
فصل نخست	۳۷
کلیات و تعاریف مقدماتی	
نگاهی اجمالی به جامعه‌شناسی تاریخی	
نگاهی مفصل‌تر به مفاهیم بنیادین	۳۹
(۱) چیستی «جامعه‌شناسی»	۳۹
(۲) چیستی تاریخ	۴۱
الف - هکاتانوس	
ب - کادموس	
ج - هرودوت	
د - پولیبیوس و تاریخ	۴۸

اصطلاح‌شناسی معادل آلمانی واژه‌ی تاریخ	۴۹
معنای تاریخ جهانی	۵۰
اصطلاح‌شناسی واژه‌ی عربی و فارسی تاریخ	۵۱
تعریف نهایی تاریخ و علم تاریخ	۵۳
فصل دوم	۵۷
مبانی فلسفی جامعه‌شناسی تاریخی	
درآمد	۵۷
نقش وجودشناسی و معرفت‌شناسی در جامعه‌شناسی تاریخی	۵۸
پیش‌فرض‌های جامعه‌شناسی تاریخی	۶۱
پرسش‌های اصلی پیشاروی جامعه‌شناسی تاریخی	۶۳
تأملاتی در باب مبادی تبیین پرسش‌های مذکور	۶۵
خط‌مشی دکارتی در فلسفه‌ی ناظر به جامعه‌شناسی تاریخی	۶۸
دیدگاه کانتی	۷۱
دیدگاه هگل	۷۶
نقد کانتیانیسم	
کیفیت مناسبات میان تاریخ جهان و جهان تاریخ	۸۷
دو نقد به دیدگاه علی در تاریخ	۹۲
نتایجی از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی	۹۳
نقد منطق‌گرایی در تاریخ: نظریه‌ی کالینگود	
بررسی اصولی مانند «ماهیت و طبیعت» برای انسان‌ها در تاریخ	۱۰۹
مسئله‌ی عقل	۱۱۳

فهرست مطالب ج

مسئله‌ی زبان	۱۱۵
دیدگاه سائق‌محور در تبیین طبیعت انسانی	۱۱۹
نقد دیدگاه هایدگر	
انتقادات و استنتاجات کلی درباره‌ی دیدگاه هایدگر	
نقد لویت به هایدگر	۱۴۵
نفی هگل	۱۴۹
تقریر هگل و اخلافش از اصول جامعه‌شناسی تاریخی	۱۶۱
برخورد با فلسفه‌ی هگل	۱۶۷
رئوس مطالب مربوط به بنیاد فلسفی جامعه‌شناسی تاریخی	۱۷۰
شیوه‌های تفسیر نحوه‌ی تکوین رویدادهای تاریخی و اجتماعی	۱۷۲
الف) روش اسطوره‌ای	۱۷۲
ب) روش استقرایی	۱۷۳
ج) روش الگوگیری از زیست‌شناسی	۱۷۳
استنتاجاتی برای جامعه‌شناسی تاریخی	۱۷۴
مسئله و مقوله‌ی گذار اجتماعی	۱۷۸
هگل و مقوله‌ی گذار	۱۸۰
مارکس	
حرکت پیچ‌درپیچ گذار اجتماعی و دلایل آن	۱۸۴
نقش مخرب نیروهای خارجی در فرایند گذار	۱۸۶
مسئله‌ی گذار و رویکرد دیالکتیکی گوروپیچ	
فصل سوم	۲۲۱

تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی: دوران باستان و سده‌های میانه‌ی غربی و اسلامی

درآمد ۲۲۱

دو رویکرد مؤثر در پیدایش جامعه‌شناسی و تاریخ ۲۲۵

زمینه‌های پیدایش در یونان

دو تذکر در باب «اسطوره‌شناسی

دو تأثیر تاریخ‌نگاری یونانی بر تاریخ‌نگاری غربی ۲۳۳

تاریخ‌نگاری در قرون وسطی

تاریخ از نظر آگوستین

مقایسه‌ی طرح اگوستین با مارکسی ۲۴۵

تاریخ از نظر آرزبوس ۲۴۷

دیدگاه یوآخیم فلوریسی

مقایسه‌ی آراء یوآخیم با اسلاف مسیحی اهل ۲۵۶

برخی نتایج آرای یوآخیم ۲۵۹

استنتاجات کلی از دیدگاه باستانی ۲۶۱

مسایلی در باب فرجام‌شناسی مسیحی

رویکرد اندیشمندان جدید ۲۷۵

برخی استنتاجات کلی ۲۷۸

ویژگی‌های تاریخ‌نگاری در میان مسلمانان ۲۸۳

تسلط شیوه‌ی طبری

تأثیر عقل‌ستیزی غزالی

فهرست مطالب ۵

دو ویژگی دو جریان متخاصم در اندیشه‌ی اسلامی	۲۹۰
سیر طلوع و افول تفکر عقلانی و علمی از قرن دوم تا پنجم	۲۹۳
فصل چهارم	۳۰۷
تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی (۲) : شروع دوران تاریخ‌شناسی و آغاز تکوین مقدمات جامعه‌شناسی تاریخی	
درآمد	۳۰۷
مسئله‌ی پیشرفت	
فرانسیس بیکن	
رنه دکارت	۳۱۲
روسو	
موافقان نظریه‌ی خط مستقیم پیشرفت	
هگل و مسئله‌ی پیشرفت	
نگاه بدبینانه به ایده‌ی پیشرفت	
اندیشه‌ی مارکسیستی درباره‌ی ایده‌ی پیشرفت	
استنتاجات پایانی در باب مسئله‌ی پیشرفت	
رنسانس	
دکارت چونان واسطه‌ی اومانیزم رنسانس	
دوره‌ی روشنگری	۳۵۳
روشنگری در انگلستان	
روشنگری در فرانسه	۳۵۷
روشنگری در آلمان	

هگل و روشنگری ۳۷۶

مارکس

روشنگری در روسیه

نقدهای به روشنگری ۳۸۲

نقدهای کانتیانیسم

چند استنتاج کلی در باب بحث روشنگری ۴۰۰

فصل پنجم ۴۱۹

تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی (۱): ویکو

درآمد ۴۱۹

درآمدی به افکار ویکو

تأثیر ویکو

نظریات فلسفی ویکو

تاریخ‌شناسی

قلمرو تکوین تبارشناسانه‌ی تاریخ ۴۶۴

نتایجی چند برای جامعه‌شناسی تاریخی ۴۷۲

دیالکتیک تاریخ نزد ویکو

فصل ششم ۵۰۵

مارکس

برخی مواجهات با مارکس

مادیت تاریخی یا هیستومات	
استنتاجاتی از هیستومات	
غایت تاریخ در هیستومات	
بخشی از قانونمندی‌های عام هیستومات	
بخشی از قانونمندی‌های خاص هیستومات	
استنتاجات پایانی.....	۵۸۲
فصل هفتم.....	۵۹۱
دورکهایم	
مفهوم واقعیت اجتماعی	
مفهوم اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری.....	۶۱۲
انتقاداتی به دورکهایم	
مفهوم انسان تام و پدیده‌ی اجتماعی تام.....	۶۱۸
مفهوم کل و کلیت.....	۶۲۶
جامعه‌شناسی دین و شناخت دورکهایم	
نقدهایی به جامعه‌شناسی دورکهایم	
استنتاج نهایی از آرای دورکهایم	
فصل هشتم.....	۶۷۲
ماکس وبر و جامعه‌شناسی تاریخی	
درآمد.....	۶۷۳
ماکس وبر و مسئله‌ی علیت.....	۶۸۰
زندگی علمی وبر.....	۶۸۷

مقام علمی وبر	۶۸۹
کار اصلی وبر در جامعه‌شناسی	۶۹۰
سه برداشت علمی در آراء وبر	۶۹۲
جامعه‌شناسی تاریخی	
مفهوم و کارکرد سنخ نمونه یا «تیپ ایدآل» نزد وبر	۷۰۷
مفهوم و کاربرد «نظریه‌ی قرابت انتخابی» در جامعه‌شناسی وبر	۷۱۷
پ ۱) نظریه‌ی قرابت انتخابی شلر	
پ ۲) تئوری قرابت انتخابی مارکس	
پ ۳) تئوری قرابت انتخابی وبر	۷۲۳
ت اشکالات نظریه‌ی قرابت انتخابی	۷۲۷
موضوع «فهمیدن و شرح دادن» در جامعه‌شناسی تفهیمی و تاریخ وبر	۷۳۴
برنهاد عقلانیت یافتن و عرفیت یافتن نزد وبر	۷۴۵
انتقاداتی به نظریات وبر	۷۶۱
فصل نهم	۷۸۷
پس‌گفتار	
مروری به اصول	۷۹۸
کلیات	۷۹۸
نسبت جامعه‌شناسی و تاریخ	۸۱۱
مسئله‌ی چگونگی تحقیق در جامعه‌شناسی تاریخی	۸۱۷
هم‌گرایی جامعه‌شناسی و علم تاریخ	۸۲۷
ماهیت و جوهریت تاریخ	۸۳۱

تاریخیت تاریخ

مسئله‌ی کلیت تاریخ

۸۴۰	 درون‌زا یا برون‌زا بودنِ وقایع تاریخی اجتماعی
۸۴۲	 تفاهم رویداد های تاریخی اجتماعی
۸۴۴	 فرایند جهانی شدن
۸۵۳	 مآخذ، مستندات و تذکرات
۹۳۳	 فهرست اعلام و نام‌ها

www.ketab.ir

پیش‌گفتار

سخن گفتن و یا نگاشتن کتابی درباره‌ی «جامعه‌شناسی تاریخی» اقدامی هم سهل است و هم ممتنع، ممتنع است، زیرا این قلمرو جدید در سپهر دانش جامعه‌شناسی هنوز با کمال تعجب آن‌طور که باید و شاید اهلیت و رسمیت نیافته است؛ یکی از علل این غرابت ظاهری، در نهایت شگفتی، قرابت باطنی تاریخ به جامعه‌شناسی است، تاجایی که کمتر جامعه‌شناسی را می‌شناسیم که معتقد باشد هنگام پژوهش‌ها و اظهارنظرهای جامعه‌شناسانه‌ی خود تاریخی نمی‌اندیشد. شاید این بداهت باعث شده که شماری از جامعه‌شناسان و مورخان^۱ به جامعه‌شناسی تاریخی با دیده‌ی تردید بنگرند و حتی گاه آن را تازه‌وارد مزاحمی به قلمروهای جامعه‌شناسی و علم تاریخ بدانند. برای نمونه تیلی، یکی از جامعه‌شناسان تاریخ هم‌زمان ما، می‌گوید: «من در مورد چیزی به نام جامعه‌شناسی تاریخی حرف نمی‌زنم، و اگر چنین اصطلاحی هیچ‌گاه ابداع نشده بود، خوشحال‌تر می‌بودم».

اما سهل است، زیرا مگر دانش جامعه‌شناسی می‌تواند و یا جامعه‌شناسی‌ای وجود دارد که تاریخی نباشد؟ مگر حتی یک واژه و اصطلاح و مقوله و اصل و نظریه‌ی جامعه‌شناسانه‌ای را می‌توان یافت که دارای ارتباطات اجتماعی عرضی (مقطعی) و

مناسبات گسترده‌ی تاریخی طولی (تکوینی)^۱ نباشد و همین‌طور خود به‌خود و از هیچ پدید آمده و استمرار یافته باشد؟ جامعه یا جوامع گوناگون انسان‌ها همواره عبارت از توقف نسبی ایستگاهی و بینابینی زمانی و مکانی فرایندهای زمان‌دار تاریخی است؛ و تاریخ پیوسته‌ی ضرورت و فراشد نسبتاً مطلق مناسبات و وقایع اجتماعی طی ازمنه و امکنه‌ی مختلف است. حتی اگر ما این گفتارِ نغزِ اِچ. کار^۲ را به آسانی نپذیریم که «هرچه جامعه‌شناسی بیشتر تاریخی و تاریخ بیشتر اجتماعی باشد، برای دانش جامعه‌شناسی و علم تاریخ بهتر است»، باز مگر می‌توان در فخامت آراء فاخر اندیشمندانی مانند مارکس، ماکس وبر و دورکهایم (مثلاً بنیان‌گذار جامعه‌شناسی تاریخی) و کاربرد عظیم اندیشه‌های آن‌ها تردید روا داشت. تنها نیم‌نگاهی به صحنه‌ی گسترده‌ی جامعه‌شناسی تاریخی هرچند نه چندان موفق، کنونی، نبضان و فیضیان افکار اجتماعی-تاریخی را در زمان ما نشان می‌دهد. تدا اسکاچپول^۳ به ما می‌گوید که چگونه بندیکس و اندرسون، بر اساس بحث‌های ماکس وبر، درباره‌ی «بوروکراتیزه شدن و دگرگونی رژیم‌های سیاسی» بحث می‌کنند، و تامپسون^۴ اندیشه‌های اساسی مارکس را پیرامون «صنعتی شدن و صورت‌بندی طبقه‌ی کارگر» بررسی می‌نماید، و تیلی به تحقیق درباره‌ی «تنش میان تئوری‌های دورکهایم و مارکس راجع به اشکال تغییر کش‌مکش گروهی در انقلاب‌های اروپا و دولت‌سازی و توسعه‌ی سرمایه‌داری» می‌پردازد. آنجا که والِرِشتاین^۵ «ریشه‌های تاریخی ساختاری سقوط تدریجی اقتصاد جهان سرمایه‌داری» را در آینده درون‌کاوی می‌نماید، و یا ایزنشتاد^۶ به «مفهوم‌پردازی دوره‌های تاریخی و رژیم‌های سیاسی» مشغول می‌شود، این هر دو می‌کوشند «کارکردگرایی ساختاری و مارکسیسم» را

مورد نقد قرار دهند، تا به فراسوی استراتژی مارکس دست یابند، ولی به هر تقدیر تفحصات آنها طلوع روشنائی جامعه‌شناسی تاریخی از مارکس تا ماکس وبر را پیش‌روی تحقیقات خود دارد. هم‌چنین است کار مهم پولانی در تبیین فرایندهای جهانی - تاریخی خاص مانند «ظهور جامعه‌ی مبتنی بر بازار سرمایه‌داری و بحران متعاقب آن در قرن نوزده»، و یا اقدام جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی بلوخ برای درک «جامعه‌ی اروپا در قرون میانه به مثابه کلیتی معنادار و منظم از فرایندهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی». همانند این کاوش‌های تنش‌آمیز بسیارند و بیشتر رویکردهای چالش‌برانگیز دیگری، مانند مکتب آنال^۸، که به تبیین فرایندهای اجتماعی - تاریخی می‌پردازد از جمله‌ی آنها می‌باشند. این تحقیقات به ما گوشزد می‌کنند که اساس بحث‌های مطرح شده در جامعه‌شناسی تاریخی حول این پرسش‌های محوری و مسئله‌آمیز می‌گردد که چرا کارکردها و ساختارهای اجتماعی گوناگون طی گذشت زمان دچار انحراف، تفکیک، تضاد و یا برعکس، دچار تجمع، ترکیب و درهم‌روی‌های مختلف شدند. عامل تاریخ در این تغییرات و تطورات چه نقشی را ایفاء نموده است؟ به بیان دیگر، ساختارها و کارکردهای اجتماعی چه نوع و چرا و چگونه این توانائی را یافته‌اند که در تاریخ استمرار یابند؟ و آیا اصالت و اولویت با تغییرات اجتماعی است، یا اینکه شکل‌بندی‌های خاص تاریخی و پیکربندی‌های تاریخ (چه به صورت ادغام جامعی^۹ و چه به مثابه «جوه تولید و الگوهای مبارزه‌ی طبقاتی») این قدرت را دارند که جداگانه بر آن اولویت‌ها اثر بگذارند و آنها را به خدمت خود درآورند؟ آیا این جامعه است که تاریخ را به سوی جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ اجتماعی می‌کشانند، و یا برعکس،

این تاریخ است که انجام این کار را به عهده دارد؛ و چرا قرار بر این مدار است؟ و سرانجام آنکه، آیا همواره همین‌طور بوده و هست، و یا اینکه اولویت‌ها تغییر می‌کند و چنان نمانده و چنین نیز هم نخواهد ماند؛ و در این صورت ارجحیت‌ها چرا و برحسب چه عوامل و مسیباتی دگرگون می‌شوند؟

خواننده از همین پرسش‌های بنیادی که از ژرفای جامعه‌شناسی تاریخی بر می‌خیزند، این واقعیت تلخ و شیرین را نیز احساس می‌کند، که چرا عمق جامعه‌شناسی تاریخی با ژرف‌ترین لایه‌ها و ته‌نشست‌های تردید و تشکیک توأم است و چگونه ضرورت دلیلی بحر عظیم و مواج تاریخ هیچ مرجع اجتماعی‌ای را آرام نمی‌گذارد و هیچ شناخت نظریه‌ای را به طوع و رضا و به نحو تام و تمام نمی‌پذیرد.

اما سخن گفتن پیرامون جامعه‌شناسی تاریخی در حد همیت اظهارنظرهایی که بیان داشتیم محدود نمی‌ماند، بلکه ملاحظات گوناگونی بر ما هجوم می‌آورند:

نخستین پرسش مسئله‌آمیز این است که این خود جامعه و تاریخ هستند که روی به سوی هم می‌آورند و دائماً با هم جمع و تفریق و تضارب می‌شوند یا این مورخان و جامعه‌شناسان هستند که از علم تاریخ و دانش جامعه‌شناسی نوعی «جامعه‌شناسی تاریخی» را بر پا می‌دارند؟ تردیدی در این واقعیت نیست که انسان‌ها در جوامع معینی زیست می‌کنند و جوامع انسانی طی تاریخ تسری یافته‌اند، و این واقعیت را هزاران شاهد و دلیل و مدرک و سند تأیید و تثبیت می‌نمایند. ولی این بداهت برای پاسخ دادن علمی به پرسش ما در بالا کافی نیست؛ زیرا می‌توان با همان بداهتی که در بالا به آن اشاره شد، پذیرفت که هرچه در جامعه و تاریخ روی می‌دهد اجتماعی

و تاریخی نیست.^{۱۱} بنابراین باید پرسید که چرا فقط بعضی از ساختارهای اجتماعی «تاریخیت»^{۱۲} می‌یابند، و متعاقباً تنها برخی از رویدادهای تاریخی قادرند در جوامع ساختاریندی شوند. این‌طور به نظر می‌رسد که هرگاه یک ساختار اجتماعی ماهیتاً دارای تار و پودی تاریخی باشد - مانند یک مکتب ادبی و یا جهان بینی فلسفی می‌تواند تاریخیت یابد، و یا هرگاه فرایندی تاریخ از الیاف اجتماعی (ماخذ حکومت‌ها، دولت‌ها، طبقات اجتماعی) بافته شده باشد، قادر است وارد جامعه شود و اجتماعی گردد. ولی خود این‌گونه تغییر و تبدیل‌ها از شرایط زمانی و مکانی اجتماعی و تاریخی معینی تبعیت می‌کنند:

در زمان‌هایی که توانمندی تاریخ محسوس است - مانند زمان انقلاب‌ها، بحران‌ها، ظهور نقاط عطف - جامعه به درون تاریخ کشیده و کشانده می‌شود. حال آنکه در ادوار نسبتاً آرام تاریخ این جامعه است که در جوار تاریخ می‌ایستد و ابراز وجود می‌کند. به لحاظ جامعه‌شناسی تاریخی، هرچه از دوران گذشته‌ی بشریت - یعنی دوران‌هایی که قدرت تقدیرآمیز تاریخ تقریباً سرنوشت‌ساز بوده است - به زمان معاصر که توانمندی‌های اجتماعی انسان‌ها در پهنه‌های صنعت، تکنولوژی، شهروندیت یافتن (اوربانیزاسیون)، مدنیت پیدا کردن، علوم و ادبیات و هنرها و همه گونه ارتباطات و در یک کلام در قلمروهای فرهنگ بیشتر مادی و بیشتر معنوی (به بیان اگبرن) افزون‌تر گردیده است، نزدیک‌تر می‌شویم، به همان نسبت جوامع انسانی - حداقل در غرب - ژرفا و گستردگی خود را بیشتر نمایان می‌سازند. در سپهر مارکونی^{۱۳} کنونی، یعنی در قرن ارتباطات و در دهکده‌ی جهانی مک، لوهان^{۱۴} دیگر

جبر کور تاریخ تا حدود زیادی به مهار اراده و تصمیمات آزاد و هشیار آدمیان درآمده است. مع الوصف پرسش آغازین ما پاسخ علمی‌تری را می‌طلبد:

می‌دانیم که واقعیات نگارش‌یافته در تواریخ را مورخان بر اساس تفکر تاریخی خود آن‌گونه به امعان معنی در می‌آورند که چه‌بسا در معنای واقعی یک متن تاریخی و در عمل کرد خالقین حقیقی آن با ظرافت تمام دست می‌برند - و مقصود ما به‌هیچ وجه تاریخ‌بافی چابلوسانه متملقان و منحرفان و متعبدان نیست؛ زیرا، هر محقق جامعه‌شناسی تاریخی عملاً و طبعاً با تمام میراث تفکر تاریخی خود تحقیق می‌کند و این میراث همان معدنی است که الگوی قبلی و پیشینی هر مورخی را تعیین می‌نماید و قبل از آن دیگر جز سلاء هیچ زمینه‌ی پیشینی، غیر از «ناخودآگاه جمعی»، وجود ندارد.

حال در همین جا باید اندکی درنگ کرد و کاوش را دقیق‌تر ساخت. نخست آنکه «ناخودآگاه جمعی»^{۱۴} که هیچ‌گاه به آگاهی کامل ما نمی‌رسد^{۱۵} کماکان به‌صورت میراث بازمانده از نسل‌های پیشین و چونان کهن‌الگو^{۱۶} در هویت و آگاهی مورخ و ما اثر می‌کند و گاه سرمشق ما می‌شود.

اکنون در «تاریخ آنال» این ناخودآگاه جمعی به حافظه‌ی مورخ و ما فراخوانده می‌شود؛ هم عقده‌گشایی می‌کند و به نحو منفی باعث آرامش خفته‌کننده‌ی فهم تاریخی ما می‌گردد، و هم به گونه‌ای مثبت ذهن ما را به خلجان و نبضان درمی‌آورد. بر همین اساس، نگارنده به هنگام بیان مطالب خود در اثر حاضر کوشیده است برای تفهیم تاریخی موضوعات آن‌گونه به بازیافت و بازسازی خود واقعیات تاریخی بپردازد که معرفت حاصله را در جامعه‌ای که در آن معرفت شکل گرفته است نشان دهد؛ و

چون هر دوران تاریخی نیازها و معنویات خود را در فلسفه‌ی آن دوران بیان می‌دارد نگارنده هم به سختی درگیر تفسیر انتقادی فلسفه‌های دکارت و کانت و هگل و مارکس شده است، البته بی‌آنکه بخواهد گفتمان فرهنگی و فلسفی خاصی را افلاطن‌مآبانه بر الگوی تاریخی معینی تحمیل کند.

اما در این پیش‌گفتار و چرخش معرفت‌شناسانه به دور آگاهی تاریخی یک دوران، شارح این گفتار به گونه‌ای با گذشته زیسته است که گویی این گذشته در اکنونِ معاصرت یافته‌ی تاریخی آن دوران، «آگاهی زیسته‌شده»^{۱۷} ای را می‌طلبد. ولی از ژرفای این آگاهی شبه‌شهودی، جامعه‌شناسان تاریخ به این اعتقاد رسیده‌اند که درست‌رس‌ترین معرفت قابل دسترس برای جامعه‌شناسی تاریخی همان دیدگاه‌های جهان‌بینانه و فلسفی انواع تفهیم تاریخی است که متذکر شدیم. بنابراین پایان پرسش نخست ما به بررسی مقولات و اصول و مفاهیم فلسفی علمی جامعه‌شناسی تاریخی منتهی می‌گردد.

دوم آنکه، هرچند در الگوپردازی‌های مورخان به وضوح داده‌بودگی و بودمانی و هستندگی خاص الگوها در ساختار پذیرفته‌شده‌ی آنها هفتک است، با این وجود مورخ نباید بعضی از «فاکت»ها را خودسرانه تنها برای توجیه یک الگو برگزیند و به کار برد. کاریست یک الگوی نظری در تاریخ مقایسه‌ای و تطبیقی نشان دادنِ فردها از طریق تفاوت‌ها است. با تمام اینها، هیچ اثر جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی‌ای نمی‌تواند کل داستان تاریخ را به تمام و کمال بازگو کند، و از این‌رو همواره حرف آخر را خود تاریخ (و نه مورخ آن) خواهد زد. حال اگر در اینجا برای تشخیص بیشتر ذهن مورخ به دامن «تفسیر» - این دستاورد شگرف اندیشه‌پرور - پناه می‌بریم، باید

مواظب باشیم که تفاسیر تاریخی جنبه‌های «جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی تحلیلی» خود را حفظ کنند؛ زیرا تفاسیر تاریخی غالباً با طریقتی بسیار چیزی بیشتر از تحلیل‌های واقعیات تاریخی را بر تبیینات علمی مورخان بار می‌کنند؛ خصوصاً در دوران معاصر که در اثر ملتهب شدن شناخت مناسبات اجتماعی چه‌بسا «خودتفسیری» مورخ جامعه‌شناس و یا جامعه‌شناس مورخ از پشت وارد میدان تحلیل‌ها و تفسیرهای او می‌شوند و بار معنی تاریخ را خیلی بیشتر از آنچه خود وقایع تاریخی بر دوش دارند سنگین و رنگین می‌سازند.^{۱۸} این گونه تفاسیر نهایتاً درهای تفهیم را بر روی تحلیل و لذا مقایسه و تطبیق می‌بندند و ادبیات و فلسفه، یعنی بیان زیباشناسانه را از راه زبان تشبیه و استعاره وارد علم جامعه‌شناسی تاریخی می‌کنند. باید دانست که تاریخ نه گفتمانی ادبی است و نه گفتاری فلسفی، آن‌هم فلسفه‌های ارتجاعی و متحط.^{۱۹}

گرچه تنها هنگام مقوله‌بندی نوسان‌ها و حرکات تاریخی می‌توانیم به تعمیم‌های نسبتاً درست تاریخی دست یابیم، اما همین مقوله‌بندی‌ها هم به سوی مستقل انگاشتن «سیستم اجتماعی - تاریخی»، و هم به سوی «شناوری و اتفکاک منابع» در تمام عرصه‌ها متمایل‌اند. باید بین این دو گرایش و نگرش نوعی «وحدت دیالکتیکی» ایجاد کرد. ولی در هر حال «الگوی یک‌پارچه‌ای» که ادعای خودمختاری دارد، غالباً مورخ را از واقعیات دور می‌کند و تضاد و کش‌مکش را که درون مایه‌ی دریای عظیم تاریخ است، به نفع آرامش ظاهری مصادره می‌نماید. در چنین وضعی ما با این اشتباه مواجه می‌شویم که پیکربندی‌ها و مقوله‌سازی‌های ما به مفاهیم یا به سنخ^{۲۰} یا به خود الگوها «شیئیت» می‌بخشند و لذا به مفهوم ساختار اجتماعی و تاریخی مورد بررسی ما آن‌چنان عینیتی را عطا می‌کند که در اصل و اساس آن ساختار فاقد یک

چنین عینیت متصلی است. اینجا است که مورخ خود در گرداب تاریخ‌اندیشی خویش سخت گرفتار آمده است:

رومیان شکل دیو می‌کردند و از نهیش غریو می‌کردند

بنابراین باید دقت کرد که فهم یافت تاریخی موجود، که ما را به تفهیم مفاهیم و مقولات تاریخی و اجتماعی می‌رساند، تا چه اندازه محصول واقعی تفهیم تاریخی دوران معین تاریخی است و لذا تفکر تاریخ‌شناسانه‌ی ما (مورخان) در این چهارچوب‌ها تا چه اندازه محبوس و یا باز و آزاد است؟

پرسش دوم و به مراتب مهم‌تر یا پیرامون «کلیت تاریخ» در رابطه با جزئیات و مفردات آن است. در این پرسش اساسی اکثر بحث‌های مربوط به «ماهیت تاریخ»، «تاریخیت و زمانیت تاریخ»، «معنی تاریخ»، «نهایت^۱ و غایت^۲ و هدف‌مندی^۳ تاریخ» و تا پرسش‌هایی راجع به متفرعات وقایع تاریخی قرار دارند؛ و این بحثی است که جامعه‌شناسی تاریخی را در تعارض مستقیم با نوپوزیتوسیم (و خصوصاً پوپریسم) قرار می‌دهد.

پرسش ما با این سؤال ساده آغاز می‌گردد که آیا غیر از این آمد و رفت‌ها و نشست و برخاست‌ها و دید و بازدیدهای معمول و متداول در عرصه‌ی جوامع و تاریخ، وجود و مفهوم کلی‌تر و عالی‌تری نیز برای تاریخ و جوامع بشری متصور است؟ با رجوع به تاریخ فرهنگ‌های مختلف، و به‌ویژه فرهنگ‌های کهن‌سال، مشاهده می‌کنیم که در بطن تاریخ بشریت همواره گرایش به سوی ایجاد جامعه و تاریخی کامل و ایدآل (مدینه‌ای عاقله، عادله و فاضله) وجود داشته و دارد؛ این گرایش گاه از بطن به متن تاریخ وارد گردیده و باعث تحولات و انقلاب‌ها و

نهضت‌های گوناگونی شده است. حال اگر توجهات افلاطنی تا هگلی و یا الهیاتی اگوستینی را در این باره کنار بگذاریم، آنچه خود تاریخ از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی به ما می‌گوید و از مورخان می‌خواهد، همانا جستجو در تمامیت وجود و کلیت هستی و آگاهی تاریخی است که زادگاه یک چنین تمایل عامی می‌باشد. نگارنده بدون آنکه بخواهد وارد توضیحات مفصل وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه درباره‌ی مقوله‌ی کلیت و تمامیت تاریخ شود، ابتدا به کوتاهی تمام چند تذکر مقدماتی ولی اصولی را به استقبال این بحث می‌فرستد و سپس مختصری درباره‌ی دیدگاه کلی‌نگرانه از منظر جامعه‌شناسی تاریخی یادداشت می‌کند.

گاه ادعا می‌شود که نیاز به توسعه و ترقی و سیر به سوی کمال، ذاتی و فطری یک نظام انسانی در کلیت آن است. در این صورت برای تحركات تاریخی دیگر احتیاج به تاریخ، آن‌هم تاریخ با این همه عرض و طول و پیچیدگی‌ها و معضلات، نیست و به طریق اولی جامعه‌شناسی تاریخی نیز در چنین حالتی بی‌معنی می‌شود.

گاه برای اینکه محرک اصلی تاریخ را بیابند و علت کلی حرکت‌های تاریخی را دریابند، به خارج تاریخ و به فراسوی بی‌سوی آن رجوع می‌کنند: در این صورت قانون‌مندی‌های درون تاریخ را به راز مکتوم فراتاریخی‌ای نسبت می‌دهند «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را»، و تنها «آن‌قدر هست، که بانگ جرسی می‌آید!». اما این خیال‌بافی‌های توهم‌آمیز در جامعه‌شناسی تاریخی علمی موجود مقبول طبع خردمندان نیست. به‌ویژه وقتی به یاد آوریم که ما انسان‌ها تازه در دقایق اولیه‌ی صبح‌دمان شروع تاریخ انسان‌ها زیست می‌کنیم و پایان بی‌پایان تاریخ را

هیچ مورخی نمی‌داند. بنابراین راه دیگر پذیرش اصولی است که از قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی استنتاج می‌گردند و از آن جمله‌اند آنچه در زیر بیان می‌شود:

«نظریه‌های قابل قبول تاریخی از بیرون تاریخ به دست نمی‌آیند»، و آن‌گاه هم که بر ذهن مورخان مکشوف گردیدند نباید تبدیل به استعاره شوند، زیرا استعاره تنها مددکار است و نمی‌تواند به مثابه برهان عمل کند. اصل وجودشناختی ارسطویی، که تا هگل و مارکس ادامه دارد، به عقیده‌ی جمعی از اندیشمندان، کماکان در جامعه‌شناسی تاریخی نیز کارساز است؛ این اصل می‌گوید که در سپهر هستی و شناخت همواره طیف وسیعی از انواع حرکت‌ها و نظم‌های وجودی (و نیز اجتماعی و تاریخی) دائماً صیوررت می‌یابند و این حرکت و نظم وجودی است که در جامعه و تاریخ رفتار انسان‌ها را شکل‌بندی می‌کند و آنها را «مدنی‌الطبع»^{۲۴} می‌سازد. به همین علت و دلیل، مورخان در جامعه‌شناسی تاریخی مایل‌اند نوعی تعامل میان «انسان، کنش عملی و مفهومی (بینش) او، و ساختارهای اجتماعی و تاریخی بیابند» و تکوین انسان طبعاً اجتماعی را در این تعامل و تعاطی بی‌جوایی و ردیابی کنند.

در تعیین و تبیین پیکربندی‌های تاریخی لازم است هم به «سطوح انفکاک» و هم به «وجوه «ادغام جامعوی» توجه داشت. در مسیر پیچیده‌ی تاریخ بسط و تکامل وقایع اجتماعی ضروری است همواره امکانات تغییرات ساختاری و کارکردی را در جوامع و تاریخ و در مراحل تحول آنها مدنظر قرارداد، تا بتوان فهمید کدام گرایش‌ها منجر به انسجام و یا فروپاشی در پیکربندی‌های اجتماعی - تاریخی می‌شوند؟ کدام عوامل تاریخی خاص محرک شوق و یا باعث تخریب ادراکات و علائق مادی و معنوی انسان‌ها می‌گردند؟ چه نوع گزینه‌هایی در زنجیره‌های

اجتماعی باید معین شوند تا بتوانند منبع و منشاء خیزش‌های اجتماعی و جهش‌های تاریخی گردند؟.

مورخ با نظاره‌ی دقیق و کلی به سیر وقایع تاریخی به آسانی درمی‌یابد که تغییرات اجتماعی-تاریخی نمایانگر تسری وقایع عینی و سازمان یافته‌اند و از این‌رو در هر حال به گونه‌ی سیستمی قابل امان معنی می‌باشند و «مفاهیم تاریخی و وقتی دلالت سیستمی دارند مؤثرترند». تغییرات و تحولات اجتماعی - تاریخی در نگاه‌های سطحی و غالباً به صورت ملغمه‌ای درهم ریخته و از هم پاشیده و اغتشاش‌برانگیز بر مورخ ظاهر می‌شوند. کانت و هگل در آغاز «فلسفه‌ی تاریخ» خود به این بی‌نظمی و هرج و مرج ظاهری اشاره دارند و از بروز این همه توحش و سببیت‌های ضدانسانی در تاریخ بشریت به شدت شکوه می‌کنند؛ ولی همان‌ها سپس توضیح می‌دهند که به رغم وجود تمام این نابسامانی‌ها، عقلانیت ژرفی در عمق تاریخ نهفته است و در این قلمرو نیز، مانند سپهر طبیعت، نظامی عقلانی و قانون‌مند حاکم است. بنابراین تغییرات و تحولات در هر سطحی روی دهند- یعنی در سطحی که بر اساس «الگوی جداکننده» و یا با تبعیت از «الگوی یک پارچه‌سازی» است و یا در سطحی که بر مبنای «الگوی استثنایی» (مانند سنخ‌های تاریخی پیدایش دولت شهرها) است -، همواره مبین آن هستند که پیچیدگی‌های تاریخ به گونه‌ای الگومندند که یا از تفاوت‌های بین پیکربندی‌ها و پیچیدگی‌های بزرگ، و یا از تفاوت‌های درون پیکربندی‌ها و پیچیدگی‌های کوچک پیروی می‌کنند.

لذا، در هر حال و در واپسین تحلیل، این اصل آشکار می‌شود که تاریخ سرسری نیست و سرآورده‌ای این چنین بیهوده و باری به هر جهت برپا نگر دیده است. بر

همین اساس، هرچند شکاکیت نظری مشخصه‌ی ذاتی جامعه‌شناسی تاریخی است و از این لحاظ این جامعه‌شناسی فرزند سنت مداوم و همواره نوشونده‌ی تحقیق زنده است، که مانند والدین خود، جامعه و تاریخ، آنی آرام نمی‌گیرد، با وجود این، هرگاه مورخ جامعه‌شناسی با شک و تردید نسبت به حرکت کلی تاریخ می‌نگرد، موظف است به هر تقدیر به نام «گردشگری محض فکری» نیافتد و به هیچ وجه از مشی تفکر عامیانه که «هرچه پیش آید خوش آید»، و یا «این نیز بگذرد» پیروی نکند. اکنون پس از ذکر این مقدمات مختصر، که شرح مفصل آنها بیش از این محتمل است، نویسنده به پرسش آغازین خود راجع به کلیت و تاریختاریخ بر می‌گردد و در این باره چند کلمه‌ای می‌نگارد:

کلیت تاریخ

اینکه تاریخ علاوه بر نظام مند، عقلانی، قانون مند و علمی بودن دارای ماهیت و ذاتی است، و اینکه این ماهیت هم در تمام اجزاء آن تظاهر می‌کند، و هم با وجود این ظهور عام، کلیت فراجزیی خود را بر اساس «اصل دورکهایمی» و نیز اصل فلسفی ایرانی «بسیط الحقیقة کل الاشياء و لیس بشیء منها» همواره حفظ می‌نماید، موضوعی است بسیار پیچیده و مفصل که در متن اثر حاضر به آن پرداخته‌ایم. لذا نگارنده در این جا تنها به چند نکته در این مورد اشاره می‌کند و می‌گذرد:

ماهیت و تاریختاریخ بیش از هر جای دیگر در کلیت و تمامیت آن متجلی می‌شود؛ زیرا این طور به نظر می‌رسد که در جزئیات و مفردات، تاریخ کم و بیش از نفس می‌آفتد و برای همین هم آن نوع تبیینات تاریخی که ملانقطی‌وار به جزئیات می‌پردازند، خیلی زود به قصه‌گویی و واقعه‌نگاری^{۲۵} تبدیل می‌شوند. اینجا بطن

عمیق تاریخ در متن سطحی آن گم و گور شده است. بسیاری از جامعه‌شناسان تاریخ‌گرا (و یا بالعکس) از قدیم (مارکس) تا کنون (والرشتاین و ایزنشتاد) کلیت‌گرا هستند و پارادایم‌های کارکردگرایی^{۲۶} یا اقتصادگرایی^{۲۷} و یا مارکسیسم را در تحلیل‌های خود وارد میدان تحقیق می‌کنند و نظریه‌های این جامعه‌شناسان تاریخی در تبیین فرایندهای نوسازی و گفتمان مربوط به ساختارهای تغییر و تکامل در جوامع مؤثر بوده‌اند.

پذیرش کلیت‌گرایی^{۲۸} کارکردگرایانه و شکل خاص آن، یعنی مارکسیسم، به هیچ وجه باعث نمی‌شود که ما انکاک‌ها و گسست‌ها را در حرکت‌های عام تاریخی نپذیریم و کلیت‌گرایی را افراط‌گرایانه تابع تمایلات ژورنالیستی و یا اندیشه‌نگارانه^{۲۹} کنیم. هرگاه ادراک کلیت تاریخ را کنار بگذاریم، دیگر به زحمت می‌توان «بعد تمدنی محیط تاریخی» (مثلاً «تمدن باستان» یا «قرون وسطی» و یا «دوران جدید») و یا «بعد تمدنی محیط فرهنگی» (مانند تکوین علوم و صناعات و تکنولوژی و ارتباطات از رنسانس به بعد در غرب و سپس در تمام جهان) را در تاریخ به درستی تحلیل و تبیین کرد؛ و نظایر بروز چنین فقدان‌هایی کم نخواهد بود.

در صورت کمبود استنباط کلیت‌گرایی، گرایش‌های مرکزی‌ای مانند کوسمولوژیسم در دوران باستان (حداقل در ایران و یونان و هند) و یا اعتقاد به «خدا مرکزی»^{۳۰} در تمام ادوار طولانی قرون وسطای غرب مسیحی و سده‌های میانه‌ی شرق اسلامی، و یا احاطه‌ی «انسان‌شناسی‌گرایی»^{۳۱} در دوران جدید تاریخ بشریت، تماماً مفهوم و معنای اصیل و بنیادی خود را از دست می‌دهند. حتی در تمام مواردی که جامعه‌شناسی تاریخی به‌طور معین درباره‌ی «ساختارها و فرایندهای

تاریخی در زمان‌ها و مکان‌های خاص» پرسش می‌کند؛ و یا به «مطالعه‌ی فرایندهای جاری در طول زمان با در نظر گرفتن زنجیره‌های زمانی در روند تحلیل‌ها و توضیح‌ها» می‌پردازد؛ و یا «ابعاد مشخص و متنوع گونه‌های خاصی از ساختارهای اجتماعی و الگوهای تغییر و تحول آنها را» برجسته‌تر می‌سازد؛ و یا سرانجام «تحلیل کنش‌های متقابل و معنادار را در زمینه‌های ساختاری» تحلیل می‌نماید، در تمام این موارد بارقه‌ی درک کلیت بر فراز آنها منور است و به این پژوهش‌ها روشنایی می‌بخشد.^{۲۲} خواه ما در این تفحصات جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی به «تبیین حوادث و ترتیب توالی‌های خاص تاریخی» بپردازیم (مانند ماکس وبر)، و خواه به «تعمیم‌های گسترده‌ی تاریخی و طرح‌های مربوط به مناسبات بسیار وسیع و زمان‌دار تاریخی»^{۲۳} دست یابیم (مارکس)، در هر حال همواره ملزم به «درک تغییرات و تحولات عام متقابل و تضادهای اصلی و جادار در یک دوران تاریخی، و حتی در یک مرحله‌ی طولانی تاریخی، هستیم. مگر می‌توان به «تبیین حوادث و وقایع» و ترتیب توالی‌های خاص آنها در جامعه‌ای و یا در مقطع معینی از تاریخ پرداخت، ولی این تبیین‌ها را در رابطه با «تعمیم‌های جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی، که از پس و پیش آن حوادث می‌پرسند و خاستگاه‌های پیشین و پرورش‌گاه‌های پسین آنها را به تجسس موشکافانه می‌کشانند» قرار نداد!

هر سه جامعه‌شناس تاریخی بزرگ و مؤسس اخیر، یعنی مارکس و ماکس وبر و دورکهایم، هر کدام به گونه‌ای کلیت‌گرا بوده‌اند: رهیافت وبری میراث معرفت‌شناختی نظریه‌ای^{۲۴} غرب را در پیروی از مارکس یا «گرایش‌های اندیشه‌ای موجود در جوامع معاصر»، یعنی جوامع سرمایه‌دارانه، پیوند می‌زند و به این ترتیب

«سکولاریسم عام سرمایه‌داری جدید و راسیونالیسم خاص اجتماعی جوامع مدرن (غرب)» به هم اتصال می‌یابند.

گرایش جامعه‌شناختی دورکهایمی به جستجوی یافتن بیشتر کمتی «متغیرهای تبیین‌گر عام و کلیت‌های تمدنی» است؛ و در مارکسیسم «تحلیل تجربی و ساختاری» دقیقاً با هم ترکیب می‌شوند و کلیتی را تشکیل می‌دهند که در آن، هم «تاریخیت ناب» و مخالفت با هرگونه دخالت ذاتی فراتاریخی در تاریخ حفظ می‌گردد، و هم «کارکردگرایی متفرعات را به‌سوی یک وحدت کلی حرکت می‌دهد». مارکس در آغاز جامعه‌شناسی تاریخی و ماکس وبر پس از آن می‌آموزند که چگونه لازم است از فرایندهای طولانی مدت تاریخی به نحو ساختاری نمونه‌هایی واقعی استخراج و استنتاج کرد که بتوانند در سطوح نظریه‌ای راهنمای پژوهش‌ها و نتیجه‌گیری‌های اجتماعی باشند. این را مارکس در زمینه‌ی «شناخت مناسبات تولیدی اجتماعی و تحول و تکامل آنها»، و ماکس وبر در قلمرو دو فرایند «عقلانیت و عرفی‌شدگی»^{۲۵} به بهترین وجه شرح داده‌اند.

روش «تطبیق و مقایسه» در جامعه‌شناسی تاریخی کلان به موازات استفاده از تاریخ تطبیقی قرار دارد و بررسی تکامل تاریخی فرایندهای اجتماعی برحسب وجوه مشترک و یا برعکس طبق انفکاک و افتراق آنها باعث افزایش ظرفیت تطبیق می‌شود که علی‌الاصول تابع روایت است، و این جریان «مقایسه» را که یکی از شروط اصلی استنتاج است^{۲۶} بارورتر و توانمندتر می‌سازد. تمام جامعه‌شناسی تاریخ تطبیقی، به‌ویژه بین شرق و غرب، این رویش و والایش مقایسه را به‌خوبی نشان می‌دهد. ولی آن‌گاه که ما تبیین‌های جامعه‌شناسانه‌ی تاریخ خود را از تحلیل

علل جهان‌شمول عام^{۳۷} برمی‌گردانیم و بیشتر به‌دور امور خاص نظیر سیر عواطف در شرق و یا احساس‌های زیباشناسانه در غرب می‌پیچانیم و به خیال خود تازه‌یابی می‌کنیم، بررسی‌های تطبیقی و مقایسه‌ای ما توش و توان خود را از دست می‌دهند و حتی گاه گرایش‌های کلی نامرئی در تاریخ با علل مشخص و واقعی حوادث و وقایع خلط می‌گردند.

نویسنده گفتار حاضر از راهبردهای اصلی در جامعه‌شناسی تاریخی، یعنی از «کاربرد الگوی نظری واحد برای تشریح موارد مختلف (کاربست)»، و از «بی‌جویی و استنباط مفاهیم برای یافتن بهترین تفسیرها (تحلیل)»، و از «کشف نظم‌های علی توضیح‌دهنده‌ی فرایندهای معین (کاربرد)»^{۳۸} بیشتر به سوی «تحلیل» متمایل بوده است؛ زیرا، معتقد است که تحلیل‌ها هم به ایجاد تعادل مناسب‌تری بین «بعد تاریخی» و «بعد فرهنگی»^{۳۹} می‌رسند، و هم دیدگاه‌ها و نگرش‌های فلسفی و جهان‌بینانه‌ی دوران تاریخی جدید را^{۴۰} برای تفهّم و تفهیم تاریخ دست‌رس‌تر می‌سازند. در این صورت تبیین‌های ما گاه، ولو ناخودآگاه پس «نظریه‌پردازهای کلی جهان‌شمول» و «تاریخ‌نگاری اندیشه‌ای خاص» حرکت می‌کنند.

شاید تذکر این نکته سودمند باشد که اگر بتوان بین «خرد غربی و عقل شرقی» به مقایسه و تطبیق تحلیلی تفسیرآمیزی دست یافت - که جای آن در تاریخ تمدن جهان خالی است - در این صورت با وضوح بیشتری اهمیت مقایسه‌ها و تطبیق‌های تحلیلی روشن می‌گردد. در رابطه با موضوع «تفسیر» باید یادآور شد که «هرمنوتیک» از شرایط تفسیر بحث می‌کند، و «تحلیل» قادر است استنتاجات

مفروض سنجش‌شونده‌ی یک متن اجتماعی — تاریخی^{۴۱} را به شکل کلی‌تر و کامل‌تری تبیین نماید.

اکنون در اینجا لازم است با وسواس بپرسیم که آیا اساساً آن‌چنان قوانین یا اصول عام و کلان اجتماعی — تاریخی‌ای در تاریخ جوامع انسانی وجود دارند که شامل تمام زمان‌ها شوند، و یا آنکه ما سرانجام مجبوریم هر وضعیت اجتماعی — تاریخی را تنها بوسیله‌ی تاریخ تکوینش، آن هم در مقطع خاصی از این تاریخ، بررسی کنیم؟ با اینکه جامعه‌شناسان و مورخان را قاعداً باید از حرکت در خلاء فکری و سیاسی بر حذر داشت (والرشتاین)، ولی آیا مفاهیم جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی قادر و مجازند چیزی بیش از واقعیات محسوس اجتماعی و تاریخی بر آنها بار کنند؟ (فایرآبند). کوتاه‌ترین و ساده‌ترین پاسخ به این پرسش اصولی این است که در هر حال هیچ دستورالعمل و الگوی مکانیکی برای پیش‌بردن تحلیل‌ها و تبیین‌های ما وجود ندارد، و در جامعه‌شناسی تاریخی علمی اصولاً باید از به کار بردن تحلیل‌های تک‌خطی و یک علتی^{۴۲} اجتناب کرد، بی‌آنکه گرفتار لادری‌گرایی و نیست‌انگاری شد. مضافاً آنکه، هیچ جامعه‌شناس تاریخ فرهیخته‌ای در قدیم و جدید وجود ندارد که بخواهد نظریه را تنها به خاطر نظریه وضع و بیان نماید. مارکس متذکر می‌شود که نظریه‌ها باید از درون شرایط و روابط انضمامی برگرفته و ارائه شوند، نه آنکه محصول برداشت‌های «فلسفه‌ی تاریخ» باشند که تنها مزیت آنها فراتاریخی، یعنی غیرواقعی بودن آنها است. چنین کلیدی برای جهان‌گشایی در اختیار هیچ جامعه‌شناس و مورخی نیست.

نگارنده در شرح موضوع و مسئله‌ی کلیت که تاریختاریخ بر آن استوار است بهتر آن می‌بیند که این توضیحات را با انتخاب مثالی زنده از دوران اخیر تاریخ بشریت به پایان برد، و آن همانا موضوع «سرمایه‌داری جهانی هم در شکل بورژوازی متقدم آن و هم به‌خصوص در نوع کاپیتالیستی امپریالیستی متأخر آن» است: نویسنده از روش و منش اکثر جامعه‌شناسان تاریخی در جامعه‌کنونی از مارکس گرفته تا والرشتاین و ایزنشتاد و تامپسون و لوکاج و دیگران پیروی می‌نماید و آن موضع‌گیری انتقادی علیه اوضاع اجتماعی و تاریخی دوران معاصر است. با اینکه بسیاری از مورخان جامعه‌شناس از مارکس تا والرشتاین نظام جهانی سرمایه‌داری را کلیتی عام و فراگیر مفروض داشته‌اند، مع‌الوصف از دیدگاه «مرکزیت یافتن» و «مسئله‌محور بودن» این نظام جهانی، ما در این کلیت با تضارب و تشتت‌های گوناگونی مواجه می‌شویم که نگارنده نیز تحلیل و تمییز آنها را مراعات نموده است.

مرکزیت‌یافتن سرمایه‌داری جهانی نخست از قرن نوزدهم به بعد در غرب و سپس در اکثر نقاط جهان دارای ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده و هست. این پیکربندی‌های مرتبط با هم، غیر از بحران‌های ادواری که سرمایه‌داری جهانی از سر می‌گذراند، به طور کلی و در تمامیت درازمدت آنها از مراحل اولیه‌ی طلوع و استکمال و برآزندگی نخستین خود تدریجاً رو به افول و انحطاط و فروریختگی نهاده‌اند. این نظام جهانی به شدت کارآمد و آفریننده و نوشونده، و در عین حال به همین حدت فاسد و ضدانسانی و بازدارنده، هم نشانه‌ی نیاز عمومی جوامع بشری به ایفای نقش بنیادی «اقتصاد سیاسی» در تاریخ بشریت است، و هم

حامل علامات انحاء و محو آن توسط «ماتریالیسم تاریخی». بسیاری از وقایع و عواملی که ما در بسیاری از کشورها برون‌زا^{۴۳} می‌پنداریم، وقتی در این کلیت جهانی فرایند عظیم سرمایه‌داری جهانی نهاده می‌شوند، از منظر جامعه‌شناسی تاریخ درون‌زا به‌نظر می‌رسند، مانند گرایش و کشش به سوی عقل‌گرایی، دنیاگرایی، آزاداندیشی و رجوع از نظام‌های دسپوتیستی شاهنشاهی و عرفی و شرعی به جمهوریت و دموکراسی، از کهنه‌گرایی و خرافه‌پرستی به مدرنیسم و علمانیت و نظایر اینها. اما کلیت این موضوع آن‌گاه که ما به ناهم‌زمانی^{۴۴} ادوار تاریخی در شرق و غرب و به تفاوت‌های بنیادینی که در فرایند پیشرفت در این دو منطقه‌ی عظیم فرهنگی وجود دارند با دقت بنگریم، هم تا حدی مخدوش می‌گردد و هم در مواردی هرمنوتیک مضاعفی را می‌طلبد که در بدو امر، جامعه‌شناسی تاریخی را با تفهیم رابطه‌ی «سوژه-سوژه» روبه‌رو می‌سازد. زیرا، در مقام مثال، من شرقی ایرانی هنگامی که به مناسبات اجتماعی-تاریخی در غرب و به بازتاب آنها در فرایند فکری مردمان آن دیار می‌اندیشم، مطالعات تحقیقاتی من (مانند اثر حاضر) با تأملاتی روبه‌رو می‌شوند که از جامعه‌ی ایزه به در آمده و به صورت «سوژه‌های اندیشیده و بیان‌شده» و یا به گونه‌ی «سوژه‌وار عینیت‌یافته» برابر من خودنمایی می‌کنند.

نگارنده در این ورطه‌ی خطر کوشیده است برای رفع سوءتفاهم این هرمنوتیک مضاعف را، به مثابه بخشی از «دیالکتیک» از درون فرایند ژرف‌تر «سوژه-ایزّه» عبور دهد. همین نحوه‌ی نظاره به ما می‌فهماند که کلیت‌ها، از جمله کلیت جهان سرمایه‌داری کنونی، پیوسته با نبضان‌ها، التهابات، گسست‌ها و بحران‌های گوناگونی

مواجهه بوده و هست، که شناسایی آنها همواره کاربرد دیالکتیک بین کل و جزء و تمامیت و فردانیت را ایجاب می‌کند.

پرسش‌هایی در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی

اما غیر از دو پرسشی که مطرح گردید و در متن به آنها پاسخ‌هایی داده شده است، سلسله پرسش‌های دیگری نیز در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی وجود دارند، که لازم است فقط فهرست‌وار به آنها اشاره‌ای کرد و گذشت و گذاشت تا مجال مناسبی فرارسد، تا به آنها بتوان پاسخ داد:

(۱) آیا اگر تاریخ بشریت و جهان تاریخ دارای وجود و معنی‌ای است که از خود وقایع تاریخی منتج می‌شود، در این صورت آیا این وجود و معنی همان موضوع و مبحثی نیست که در علم تاریخ و جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی تحت عناوینی مانند واقعیت، عینیت، علمیت، قانون‌مندی، ساختار و کارکرد، تطور و تحول و ظایر این مقولات حصر و تبیین می‌گردند؟ یا آنکه کلیت تاریخ بشریت ناشی از جامعیت جهان تاریخ و معنی یا معانی خاص نهفته در آن می‌باشد که باید آن را تنها (و یا بیشتر) به نحو فلسفی استنباط و تفسیر کرد؟ حال در صورت اثبات این موضوع دوم، بهتر نیست ما از دو نوع جامعه‌شناسی تاریخی، یکی بیشتر فلسفی و دیگری بیشتر علمی، صحبت کنیم؟

(۲) آیا لازم است هنگام روبه‌رو شدن با اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخی، به صورت ظاهری و زمان‌ارائه‌ی مشخص این اصطلاح توجه

کرد و این وضع را ملاک آغاز این دانش قرار داد؟ و یا بهتر است توجه را به محتوای جامعه‌شناسی تاریخ متمرکز ساخت و آغاز آن را مثلاً تا ایجاد عقاید الهیاتی و شبه‌فلسفی به عقب کشاند و در نتیجه، چنین وسعت دامنه‌ای را برای جامعه‌شناسی تاریخی قائل شد؟ و در صورتی که یکی از دو حالت مذکور را پذیرفتیم، چه پیامدهایی دامن‌گیر جامعه‌شناسی تاریخی خواهد شد؟

۳) آیا در بررسی قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی می‌توان فراسوی وقایع عادی و معمولی به ایجاد ساخت‌های نظری دست یافت و برای مثال از تلفیق اصول فلسفی خاص، نظیر اعتقاد به سریان عقل در لحظه‌های هستی تاریخ، با بعضی از مقررات و قانون‌مندی‌های مربوط به جریان‌های تاریخی، مانند اصل پیشرفت و تکامل در تاریخ، جامعه‌شناسی تاریخی‌ای را پدید آورد؟ یا آنکه بهتر است از هرگونه بنای ناماسازی‌شده^{۴۵} فاصله گرفت و تنها خبر وقایع تاریخی را به سخن گفتن برانگیخت و آن‌گاه از مجموع معطیات مأخوذ از حوادث تاریخی به تنظیم احکام جامعه‌شناسی تاریخی به نحو انتشادی و تحلیلی توفیق یافت؟ حال در صورت پذیرش وجه دوم، دیگر چگونه می‌توان از سطح طرح‌وار^{۴۶} عمومیت دادن‌های^{۴۷} تاریخ‌شناسانه و معمول نزد مورخان بزرگ، به سطح فلسفی و حتی گاه به اشتباه متافیزیکی و فوق‌نظریه‌ای (به صورت ثورم^{۴۸} ها) عبور نمود، که مورد توجه فلاسفه‌ی تاریخ است؟

۴) آیا از لحاظ رویکرد روش‌شناختی طرح و تنظیم نظریه‌ها در جامعه‌شناسی تاریخی همان‌گونه است که در علوم طبیعی و در بعضی از علوم انسانی نیز معمول است؛ یعنی: نخست تحت لوای نظریه‌های قبلی به وضع فرضیه‌هایی می‌پردازند و سپس در جریان سنجش فرضیات و تعلیل واقعیات به تصحیح و تکمیل فراگرد تحقیق می‌رسند، و آن‌گاه پس از تثبیت فرضیه‌ها و ارائه‌ی قوانین و اصول مشخص، نظریه‌ای که ناظر بر آنها است استقرار می‌یابد؟ یا اینکه ما در جامعه‌شناسی تاریخی با نظریه پردازی‌هایی کلی و غیرمتیقن روبه‌رو هستیم که راهی برای اثبات تجربی آنها وجود ندارد؟ اما در این صورت چگونه می‌توان نام‌گرایی بنیادی^{۴۹} جزئیت‌یاب و کمیت‌خوی جامعه‌شناسان و مورخان را با معناگرایی کلیت‌جوی نهفته در تاریخ‌گرایی و در فلسفه‌های تاریخ ایدئالیستی آشتی داد؟

۵) آیا اساساً ادراک و مفهوم کلی^{۵۰}، که عناصر پیدان آگاهی‌های ما را می‌سازند، در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخ نیز به همان میزان با ادراکات حسی^{۵۱}، به‌مثابه مواد اولیه‌ی ادراکات ما ارتباط دارند، که این پیوند در شناخت‌های مربوط به علوم طبیعی مشاهده می‌شود، و با برعکس، ما در جامعه‌شناسی تاریخی با دریافتی غیرحسی، یعنی با ادراکات کلی و تفهیمی، و استنباطی تفسیری روبه‌رو هستیم، که طبعاً دریافت باطنی و قیاسی جهان تاریخ را از شناخت استقرایی عالم طبیعت مجزا می‌سازد؟ و اکنون پس از اتخاذ یکی از دو موضع مذکور، چگونه

می‌توان از یک‌طرف بین رویکرد پیشینی‌گرایی تاریخ‌گرایانه^{۵۲} و تجربه-گرایی تحصيل واقعی^{۵۳} و از سوی دیگر میان روش تحلیل‌گر نمودشناسانه^{۵۴} و بینش کلی‌نگر تعاملی جدالی^{۵۵} توافقی پدید آورد؟.

۶) آیا جامعه‌شناسی تاریخی دارای اصل و یا اصول نسبتاً ثابتی است که این اصول دیگر چهار نسبیت ناشی از تحرک شدید مناسبات و جریان‌های تاریخی و حرکت سیال تاریخ‌گرایی نمی‌شوند؛ و یا اینکه برعکس، در اینجا نیز باید اعتبار احکام و نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی و صحت و سقم آنها را به چالش و تنش میان روابط متقابل و متعکس اجتماعی و به طوفان نسبیت‌زای خود تاریخ بسپاریم و نسبت به ترابط داورهای جامعه‌شناسی تاریخی با تردد واقعیات تاریخی به تعلیق حکم پردازیم؟.

۷) آیا جامعه‌شناسی تاریخی آیینی‌ای است که آدمی نخستین بار در آن می‌بیند که کیست، چه هست، برای چه هست، از کجا می‌آید، به کجا می‌رود و چگونه و از چه راهی می‌رود، و از این رو این آیین و قایع را واقع‌گرایانه می‌نمایاند و آنچه درواقع می‌نماید هست و بنا بر این اتخاذ بینش و روشی واقعیت‌گرایانه برای نگرستن به آن کفایت می‌کند؛ و یا اینکه جامعه‌شناسی تاریخی ترازویی است احدخو^{۵۶} که تنها واقع‌نگار نیست، بلکه به توزین دائمی حق و ناحق و صواب و خطا نیز در تاریخ و جوامع بشری می‌پردازد و لذا این ترازو جامعه‌شناسی تاریخی را موظف می‌سازد که حقیقت را فدای واقعیت نکند؟.

۸) آیا در سپهر جامعه‌شناسی تاریخی «وجود تاریخی» انسان بر «تاریخیت معنای» این وجود مقدم و مسلط است و در این صورت تاریخ جایگاه تجلی ذاتی است که ماهیت آن، مفهومی را به صورت «آگاهی تاریخی» در تاریخ می‌نهد و آن‌گاه این مفهوم تاریخی وجود انسان را در تاریخ ترجمان می‌شود؟^{۵۷} و یا برعکس، این «آگاهی تاریخی» انسان است که «ماهیتی مفهومی» به تاریخ می‌بخشد و بنابراین تاریخ بشریت در اساس، تاریخ افکار و مفاهیم است؟^{۵۸}

۹) آیا به راستی جامعه‌شناسی تاریخی آخرین محمل شبه‌دینی‌ای نیست که در دوران الحادآمیز فلسفی و شرک‌آمیز دینی کنونی مقابل تاریخ بشریت قد برافراشته است و صاحبیت از وجود مفاهیم و اصول نهایی‌تر و عالی‌تری برای تمام تاریخ اجتماعات انسان‌ها می‌کند، و از این رو آیا این دانش و گرایش فکری آخرین قیام عرفان خفی و باطنی (گنوزیس) نیست، که به عنوان جانشین و واپسین جایگزین فرجام شناسی الهیاتی^{۵۹}، در عصر خسران‌دیده‌ی معاصر ملت‌بش به جامه‌ی عقلانیت شده است، تا علیه حرکت عظیم ذات‌ربایی از تمام تاریخ و فرهنگ بشریت بایستد؛ و یا آنکه برعکس جامعه‌شناسی تاریخی عالی‌ترین مرجع جانب‌دار و آخرین مسند علمی تاریخی برای تشخیص متعهدانه‌ی برخوردهای علمی و آرمان‌شناختی‌ای است که در زمان مابین جهان‌بینی‌ها و تحرکات گوناگون در تاریخ ملت‌ها و بشریت روی می‌دهند؟

۱۰) سرانجام آنکه اساساً چه بهره‌وری و معنایی بر طرح این‌گونه پرسش‌ها مترتب است و آیا عنوان نمودن آنها در حیطه‌ی علوم تاریخ و جامعه‌شناسی مفهوم علمی‌ای دارد و یا طرح آنها بیشتر معرف‌القاء بقایای تفکرات ماوراء الطبیعی در قلمرو علوم انسانی است، که عدم امکان پاسخ‌گویی عالمانه به آنها خود دلیلی بر اثبات «ناموجه بودن علمی این‌گونه مسائل محسوب می‌شود و لذا بهتر است این اعتقادات تجربی را کنار نهاد و به سوی تبیین‌های دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ روی آورد.

شارح این گفتار، همان‌گونه که یک‌بار متذکر شد، از هرگونه پاسخ‌گویی به مسائل فوق می‌گذرد و تنها چند نکته را به استقبال این بحث می‌فرستد:

تمام تحقیقاتی که تاکنون در حیطه‌ی جامعه‌شناسی و تاریخ و تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی انجام گرفته، مبین آن هستند که جریان‌ها و تحولات تاریخی و اجتماعی بدون استثناء از درون نیروها و فرایندها و مناسبات کارکردی و ساختاری معین مادی و معنوی اجتماعی و تاریخی بشریت نشأت گرفته‌اند. بنابراین در واپسین تحلیل، این وجود و اندیشه‌ی آدمی است که نهایتاً عهده‌دار شناخت جهان تاریخ گردیده است و می‌کوشد «بی‌نهایت» تاریخ بشریت را جایگزین «ابدیت» تقدیر سازد. اما درست به همین لحاظ جامعه‌شناسی تاریخی‌ای که نخواهد و یا نتواند گاه فراسوی تاریخ واقعی روزمره برود و نکوشد به آن‌سوی چهارچوب زمان و مکان و بند و بست شرایط و ملزومات محدود تاریخی راه یابد و نتواند التهاب فکری نبّاضی را در خود حمل نماید تا ستاره‌ی رقصان اندیشه‌ی نوینی را در

اندرون خویش متولد سازد، و یا دیگر آرزوی ابدی جستجوی «آنکه یافت می‌نشود» را از خویشتن خویش زدوده باشد، چنین جامعه‌شناسی تاریخی‌ای دیر یا زود به تعلیم مدرسه‌ای قرون وسطایی دومی تبدیل خواهد شد که این‌بار حلقه‌ی عبودیت همین علم تاریخ و جامعه‌شناسی به‌ظاهر بی‌طرف، ولی در واقع خادم نظام زر و زور و سیسه خواهد شد.

حال از آنجا که در قرون اخیر احساس ما از ابدیت تهی‌تر و دریافت ما از آخرین نقطه‌ی اوج او یا ژرف‌ترین نقطه‌ی عمق هستی انسان بی‌محتواتر شده است و می‌روای عقل مکاشفه‌آمیز ما در برابر خرد حساب‌گر شمارش‌کننده پُرکننده‌تر گردیده است، لذا همواره این خطر وجود دارد که در قلمرو تاریخی که پیوسته در جستجوی خویش است، یا خود تاریخی خویش را بیابیم و سپس در گرماگرم انواع اشتغالات روزمره آن را دوباره از دست بدهیم، و یا با شناختن این خود تاریخی در دوره‌ی مشخصی از تاریخ، این شناخت مقطعی را ثابت و مطلق انگاریم و آن‌گاه خویشتن تاریخی فی‌الواقع متحرک خود را بر این نقطه‌ی ثابت تثبیت نمائیم و متصلب سازیم.

اکنون گذشته از توضیحات بسیار عامی که در فوق داده شدند، شایع این گفتار لازم می‌بیند چند کلمه‌ای نیز راجع به موضوعات دیگر در اثر حاضر یادداشت کند: از آنجا که نگارنده معتقد است «اندیشه‌های جامعه‌شناسی تاریخی» کونی از اعماق «دانش جامعه‌شناسی و علم تاریخ» برخاسته‌اند و این دو علم نیز فرزندان «فلسفه‌ی جامعه و تاریخ» هستند که خود اینها نخست در گهواره‌ی «اسطوره‌ها و ادیان و الهیات اجتماعی و تاریخی» (یهودی - مسیحی یا توراتی - اگوستینی) به‌دنیا

آمده و پرورش یافته‌اند، از این‌رو صاحب این قلم در مواردی رجوع به بقایای زندگانی این والدین را در مهد فرزند خود، یعنی در حیطه‌ی «جامعه‌شناسی تاریخی» لازم دیده است. نگارنده در اثر حاضر بخشی را به بحث کلیت، ماهیت، تاریخت و زمانیت در جامعه‌شناسی تاریخی اختصاص داده است، و می‌داند که ممکن است این بحث‌ها برای بعضی از اذهان که تاریخ و اجتماعات انسانی را تحت تأثیر پراگماتیسم و پوزیتیویسم به صورت «کمّ منفصل عددی» و نه به گونه‌ی «کیف متصل تاریخی» درمی‌یابند نامأنوس و مهجور باشد.

❖ کوشش دیگر نگارنده متوجه آن بوده که وقتی به شرح مقدمات و تکوین جامعه‌شناسی تاریخی می‌پردازد، خود این شرح را به صورت بدیلی برای تحقیقات جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی قرار دهد. در نهایت تواضع می‌پذیرم که تشریح مثلث اصلی جامعه‌شناسی تاریخی، یعنی مارکس، ماکس وبر و دورکهایم، که اکثر جامعه‌شناسان تاریخ معاصر در پژوهش‌های خود غالباً به این سه اندیشمند رجوع می‌کنند، با قلت و عجز تمام انجام گرفته است.

❖ تنها و یا مهم‌ترین عامل نگارش اثر حاضر پیرری از گرایش اجتماعی‌ای بوده است که بزرگ‌داشت روشنگری و علم‌پژوهی صادقانه و عقل‌گرایی، انسانه‌گرایی و تفکر انتقادی واقعی و خالصانه بر پیشانی آن حک شده است. بنابراین لازم است در اینجا از موقعیت استفاده کنیم و به اجمال مطالبی را درباره‌ی قصد نگارنده از تفکر انتقادی و عقل‌گرایانه و علم‌پژوهی انسان‌گرا یادداشت نمایم:

❖ آلن راین^{۶۰} در «فلسفه‌ی علوم/اجتماعی» خود می‌گوید «هرکس فتسوایی نهایی صادر کند، همواره در معرض این خطر است که حوادث او را پشت سر

بگذارند». راین بر نقطه‌ای در سپهر وسیع تفکر انتقادی انگشت تأکید می‌نهد که در دریای اندیشه‌ی نقادانه‌ی اصیل انگلیسی از امواج پرطراوتی محسوب می‌شود که آگاهی بر جزر و مد این امواج محققان جامعه‌شناسی تاریخ را نیز در تحقیقات خود آماده‌تر می‌سازد. در پهنه‌ی وسیع جامعه‌شناسی تاریخی و علم تاریخ و دانش جامعه‌شناسی هیچ عقیده و نظریه‌ای وجود ندارد که از حقانیت محض و اتقان کامل برخوردار باشد؛ زیرا، به بیان اس. هوک^{۶۱} «درخت تاریخ هیچ شکل ... از پیش تعیین‌شده یا ثابتی ندارد». تاریخ جهان و جهان تاریخ در تطوّر دائمی‌اند و انسان تاریخ‌مند همواره انسان متدّرج و متکامل و در شدنِ دائمی است. بنابراین جامعه‌شناسی تاریخی از این لحاظ مکالمه‌ای است در بین راه، که بشریت با خود و با جامعه و تاریخ خویش انجام می‌دهد. تا به قبول هراکلیتوس «خود را بجوید و بیابد». آنان که از محضر تاریخ در انتظار دریافت سندی قطعی و بلا تغییر و حکمی محتوم و ابدی هستند، دیر یا زود با قبرستان عم‌آلودی روبه‌رو خواهند شد که آن حکم محتوم و سند قطعی تنها بر گور خود آنها منقوش گشته است. هم‌جواری دائمی گورستان‌ها با شهرها گویاترین بیانگر هم‌پایی آخرین نواهای خسرت‌آمیز آرزوهای تحقق‌یافته‌ی رفتگان با واقعیت‌های آمد و شد پرشتاب حاضران منتظر و متوقع در تاریخ است.

صاحب‌فکرانی که در انتظار دریافت واپسین داوری محتوم درباره‌ی حقانیت افکار خود از پیش‌گاه تاریخ‌اند، غالباً نسخه‌ی بدّل کسانی می‌شوند که در عمل نوکرمآبانه در پی یافتن جبار فاعل مایشائی می‌گردند تا آنها را از ترس‌ها و تزلزل‌ها و تعقیدات حیات پرفراز و نشیب تاریخ و جامعه برهاند و به‌جای آنها بیاندیشد؛

غافل از اینکه تاریخ برای کسانی که احساس یتیمی فکری می‌کنند پدرخوانده‌ای سخت جفاکار و بی‌عاطفه است و لذا آن‌گاه که به‌جای آنها می‌اندیشد، به‌جای آنها هم زیست خواهد کرد. در نتیجه افرادی که زمانی می‌کوشیدند تا با تاریخ «هم آخرت» شوند و خاتم‌التواریخ گردند، سرانجام به‌دست همین تاریخ با یکدیگر «هم آخور» شدند و شگفتا که خیل این «هم‌آخوران» متأسفانه در سرتاسر تاریخ روی به افزایش نهاده است. محققانی که در وادی جامعه‌شناسی تاریخی گام برمی‌دارند، باید بدانند که سخت‌ترین لحظه برای تفکر انتقادی آنها درست زمانی آغاز می‌گردد که تصور می‌کنند حقیقت را به تمام و کمال دریافته‌اند و نمی‌دانند که هرچه این وثوق قطعی‌تر و حازم‌تر باشد، رمان فرارسیدن ابطال آن توسط تاریخ کوتاه‌تر و سریع‌تر است. در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی صرف‌نظر از گرایش درست‌دوست‌داری و تحری حقیقت و جانب‌داری از حقانیت انسان‌های محروم و مظلوم هیچ‌گاه متفکران تاریخ و اندیشمندان جامعه‌شناس رهبر بشریت، رئیس‌جمهور جهان و قاضی‌القضات جهان تاریخ و جهان نیستند.

اما آیا مقصود از تفکر انتقادی و روشنگر و آزاد همی است که هر حکمتی را در حیطه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی، به صرف «جزئیت» آن، برابر «کلیت» و سیلان دائمی تمام تاریخ بشریت معلق سازیم و به هیچ پایگاه فکری تکیه نکنیم؟ برعکس^{۶۳} لازم است به خواننده اطمینان دهیم که مقصود از تفکر انتقادی که تحلیل تخریبی^{۶۳} یکی از ویژگی‌های آن است، به هیچ وجه انتقاد آن‌چنان سیل‌آسا و بنیان‌کنی نیست که سیلان آن زمین‌وجدان اجتماعی و اخلاقی منتقد را نیز بالکل بشوید و چیزی از حق‌گرایی در ذهن او بر جای نگذارد. جامعه‌شناسی تاریخی‌ای که فهرست مسائل

اصلی بشریت را از برنامه‌ی تحقیقات خود حذف کند، تا حد «هیاهوپی برای هیچ» تنزل خواهد کرد و به‌صورت طرح موضوعاتی درخواهد آمد که به‌درستی نمی‌دانیم چگونه و چرا به آنها رسیده‌ایم.

حال پس از این همه پیچیده‌گویی، بهتر است یک‌بار به کوتاهی تمام مقصود از تفکر انتقادی را شرح دهیم: تفکر انتقادی آزاد و روشنگری که اینجا بر آن تکیه شده است، آن نوع تفکری است، که نه تنها تمام استدلال‌ها و استنتاجات آن باید بدون استثناء قابل بررسی (ابطال، اثبات و پذیرش) باشند و در هیچ نقطه‌ای به بن‌بست‌های جزمیت و تحجر و تعبد منتهی نشوند، بلکه ضمناً بتوان در تمام مقدمات و مفروضات اولیه و مقولات نخستین و اصول موضوعه و مصادراتِ مقوم این تفکر نیز همواره شک و تردید نمود و در هر حال قادر بود آن بررسی و نقد و این شک و تردید را تا آنجا که خارخار اندیشه‌ی سالم طلب می‌کند و تحقیق کاوشگر علمی خواستار آن است و جریان تحرّی حقیقت و شناختِ موسوس^{۴۲} به درک تمام واقعیت اقتضاء می‌نماید ادامه داد. نباید فراموش کرد که گل‌های بی‌خریدی در تاریخ همواره بدبو و زشت‌سیما نیستند، بلکه گاه زیبایی ظاهری و عطر شیرین بلاهت آنها نوعی سرمستی حماقت‌آوری پدید می‌آورند که نه تنها مردم عادی عامی، بلکه گاه عقلای قوم و بزرگان بشریت نیز خود را به آسانی و عاقلانه به این سرمستی می‌سازند.

پیروی از تفکر انتقادی در قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی چنین اقتضاء می‌کند که بتوان در حیطه‌ی روش‌شناسی، تقیضانِ دو سوی بررسی‌های اجتماعی - تاریخی را عالمانه و نه فرصت‌طلبانه به هم نزدیک ساخت، یعنی: از یک‌سو باید قادر بود بین روش استقرایی مبتنی بر مشاهده‌ی «فاکت‌ها و داده‌ها»ی حسی و ادراکی مأخوذ از

تجارب و معطوف به کشف قانون‌مندی‌ها از یک‌سو، و بینش قیاسی منوط به بررسی‌های کلی‌نگر و نسبتاً غیرتجربی هرمنویتیکی ازسوی دیگر به تلفیق متحرکی رسید؛ و از سوی دیگر باید بتوان روش و بینش پیشینی‌گرایی تاریخ‌گرایانه را با روال پسینی‌گرایی واقعیت‌گرایانه^{۶۴} هماهنگ ساخت. توأمان اندیشیدن، همه‌جانبه‌نگریستن و به روابط دیالکتیکی متقابل، متعکس، متعامل و متحرک بین فرایندهای اجتماعی و تاریخی و تضادهای درون آنها دقیق شدن، بنیاد رویکرد درست علمی را به رویدادهای جهان تاریخ و جامعه تشکیل می‌دهد.

به هر تقدیر، این واقعیت که جهان تاریخ ما دارای یک نظرگاه واحد^{۶۵} نیست، بلکه مجموعه‌ای متحد ولی متعددالمنظر^{۶۶} است، برای تفکر انتقادی و آزاد و روشنگر از پداهت درخور توجهی برخوردار است؛ در این مجموعه، واقعیات جهان تاریخ نیز تنها یک بُعد ندارند، بلکه کثیرالابعاد و مختلف‌السطوح‌اند، لذا تفکر تاریخت‌یافته‌ی آدمی هم از حیث تنوع حرکت تکاملی آن تک‌ساحتی نیست، بلکه چندسویی و چندساحتی است؛ به همین علت نیز خط‌های تکاملی تاریخ بشریت و اندیشه‌های منعکس‌کننده و مفسر آنها (به‌ویژه در علوم تاریخ و جامعه‌شناسی) تک‌خطی نیستند، بلکه چندخطی به پیش می‌روند و تحلیل‌های ما نیز، به‌ویژه در قلمرو علوم انسانی، تک‌علتی نیستند، بلکه چندعلتی‌اند. از همین روی، سیلان عواطف و احساسات ما در برابر جهان طبیعت و تاریخ تنها دو جنبه بلکه دارای چند جنبه^{۶۷} است و در نتیجه، زبان مفهومی و حتی منطقی ما انسان‌ها نیز، از حیث تاریخت‌تکوین آن، یک‌بیانی^{۶۸} نیست، بلکه همواره به نحوی چندبیانی و حتی گاه ایما و اشاره‌ای^{۶۹} است.

کی و کجا و چگونه این راه‌ها به نهایت خواهند رسید و این خط‌ها به این نقطه‌ی تلفیق‌کننده‌ی وحدت اضداد^{۷۰} ختم خواهد شد و خرد و زبان واحدی از حیث ماهیت و محتوا به شرح هست‌ها خواهد پرداخت و تمام واقعیت با تمام عقلانیت آدمی منطبق خواهد گردید؛ این را تفکر انتقادی و روشنگر و خلاق انسان‌ها می‌داند که نمی‌دانند؛ ولی می‌داند که این را «او داند و او داند و او داند و او»؛ و این «او» «جهان تاریخ انسان است» که در «تاریخ جهان» به تکاپوی توأم با چالش و امید بشریت مشغول است.

اکنون می‌ماند ارثه‌ی آخرین گفتار و آن بیان تشکری است از همه‌ی کسانی است که شرایط انتشار این کتاب را فراهم آوردند. عذر تقصیر را در قصور از تشکر با بیان این شعر حافظ عزیز ما تجلیل می‌کنم:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم‌گرم لطف شما پیش‌نهد گامی چند.

یادداشت‌ها و پی‌نوشت‌ها:

۱. به قول چارلز تیلی، به بیان هانت

2. geneologic

3. H.Car

۴. در کتاب خود که با ترجمه‌ی رسای آقای آقاجری به فارسی درآمده

5. T.skacpol

6. Thompson, wallerstein

7. Eisenstadt

8. Anal. آن‌گونه که برودل آن را از مکالمات روزمره و شفاهی مردم به دست آورده است

9. sociological

۱۰. به قول صاحب‌فکری لباس پوشیدن من در فلان روز و صدها واقعه مانند این نه وقایعی اجتماعی‌اند و نه رویدادهایی تاریخی، هرچند این اتفاقات در جامعه و تاریخ روی می‌دهند.

11. Historicität/ historicity.
۱۲. سپهر مارکونی دوره‌ی رجوع از مطالعات کتابی (گوتنبرگ) به دوران مطالعات اینترنتی (مارکونی) است.
13. Mc.Luhann
۱۴. به گفتار یونگ، و مقصود او غرض‌ورزی‌ها و جانب‌داری‌ها و توجیه‌گری‌های ابلهان نیست.
۱۵. کما اینکه من هیچ‌گاه نمی‌دانم تا چه حد ایرانی و تا چه حد جهانی هستم.
16. archetype
۱۷. به قول هوسرل: Erleben
۱۸. که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان!
۱۹. ما در ایران سانسفانه از این‌گونه قصه‌پردازان تاریخ‌نگار رسمی و غیررسمی کم نداریم.
- 20 . type
- 21 . finality
- 22 .theleology
- 23 . entelechy
- 24 . Politikon
- 25 . chronology
- 26 . functionalism
- 27 . economism
- 28 . holism
29. ideographical
- 30 .theocentrism
- 31 . antropologism
۳۲. رجوع کنید به کالینگوود، ایده‌ی تاریخ؛ کالینکوس، نظریه‌ی جامعه‌شناسی؛ اسکاچپول ترجمه‌ی آقاجری؛ و رجوع کنید به بحث کلیت در اثر حاضر.
۳۳. Konstellativ به زبان مانهایم.
- 34 . theoretic epistemological
- 35 . rationalization and secularization
۳۶. آن‌گونه که تامپسون و والرشتاین برای ما شرح می‌دهند.
۳۷. مانند «دسپوتیسم شرقی» نزد ویت فوگل و یا «وجه تولید محقر آسیایی» نزد مارکس.
۳۸. در این مورد رجوع شود به اسکاچپول - آقاجری.
۳۹. اگر بتوان اینها را از هم جدا ساخت.

۴۰. از بیکن و دکارت تا کانت و هگل و مارکس، که مترجمان اندیشه‌ای آن منش‌ها و کنش‌های عقلانی هستند.

۴۱. مانند «روح سده‌های میانه‌ی مسیحی» در غرب از زیلسون؛ یا «اساس اندیشه در قرون وسطای اسلامی شرقی نزدیک»، از نلدکه، کواشون و دیگران

42 . monocausal

43 .extensiv

44 . anacronic

45 . dekurative construction

46 . schematic

47 . generalization

۴۸. ثورم کلان نظریه‌ای است که از حیطه‌ی ارزیابی و تجربه‌پذیری مستقیم عبور می‌کند و آن‌چنان گستره‌ای می‌یابد که تبدیل به یک جهان‌بینی عام می‌شود مانند فیزیکالیسم مکانیکی نیوتون در قرن نوزدهم.

49 . radical nominalism

50 .Conception, Perception

51 .Sensation.

52 . historical apriorism

53 .positivistic empricism

54 . phenomenological

55 . dialectical

۵۶. ما ترازوی احدخو بوده‌ایم بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ایم

گرقضا افکند مارا در خلاب کی رود آن طبع و خوی مستطاب؟ (مولوی)

۵۷. آن‌طور که کارل لویت، استاد نگارنده، در کتاب معنای تاریخ بیان داشته است.

۵۸. آن‌گونه که کالینگوود در کتاب ایده‌ی تاریخ عنوان نموده است.

59 . theologic schatology

60 . A.Ryan

61 . S.Hook

62. destructive

۶۳. لب از ترشح می‌پاک کن برای خدا که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد حافظ

64 . realistic apostriorism

65 . Universe

66 . Multipluriverse

67 .Pollivalence

68 .Univoque

69 .equivoque

70 .Coincidentia oppositorum

www.ketab.ir